

طبقه کارگر و دمکراسی بورژوایی

مقاله ی زیر ترجمه ی بخش هایی از مقاله ای است با عنوان فوق از لنین که برای نخستین بار در ژانویه ۱۹۰۵ در نشریه ی هفتگی بلشویکی، «و پریود» (به پیش)، منتشر شد. در این مقاله لنین چگونگی برخورد دو گرایش عمده در داخل سوسیال دمکراسی روسیه، بلشویزم و منشویزم، نسبت به اپوزیسیون بورژوایی علیه استبداد را بررسی می کند. ترجمه ی فعلی از متن انگلیسی مقاله، جلد هشتم مجموعه ی آثار لنین، به عمل آمده است و بخش هایی که در این جا ترجمه نشده توسط (...) نشان داده شده اند. این مقاله نخستین بار در نشریه «کندوکاو» شماره ۸، پائیز ۱۳۵۷ انتشار یافت.

چگونگی برخورد سوسیال-دمکرات ها، یا دمکرات های طبقه ی کارگر، با بورژوا-دمکرات ها مسأله ای قدیمی و در عین حال همواره نوین است. از یک طرف، این مسأله دارای سابقه ای طولانی است، چرا که از بدو پیدایش سوسیال-دمکراسی همواره مطرح بوده و اصول تنوریک آن در آثار اولیه ی مارکسیستی نظیر «بیانیه ی کمونیست» و «سرمایه» توضیح داده شده است. از طرف دیگر، همواره مسأله ی نویی است، زیرا هرگام در انکشاف یک کشور سرمایه داری امتزاج ویژه و بدیعی از ظیف های گوناگون دمکراسی بورژوایی و گرایش های مختلف درون جنبش سوسیالیستی را ایجاد می کند.

در روسیه نیز این مسأله کهنه در حال حاضر خصلت بویژه نویی به خود گرفته است. جهت روشن ساختن چگونگی طرح امروزی این مسأله با گذار کوتاهی در

تاریخ آغاز می‌کنیم. نارودنیک‌های انقلابی قدیمی روسیه^۱ دیدگاهی تخیلی و شبه‌آنارشویستی داشتند. آنان دهقانان کمون‌های روسیه را سوسیالیست‌های حاضر و آماده می‌پنداشتند و پشت لیبرالیزم جامعه‌ی تحصیل‌کرده‌ی روسیه به وضوح چیزی جز امیال جاه‌طلبانه‌ی بورژوازی روسیه نمی‌دیدند. آنان بر این اساس که مبارزه برای آزادی‌های سیاسی مبارزه برای کسب نهادهای هییی به نفع بورژوازی است، منکر حقانیت این مبارزه می‌شدند. اعضای نارونولیا^۲ با اقدام به مبارزه سیاسی گامی به جلو برداشتند، لیکن نتوانستند این مبارزه را با سوسیالیزم پیوند دهند. هنگامی که اعتقادات رنگ‌پریده به سرشت سوسیالیستی کمون‌های روسیه در

^۱ - نارودیزم، خلق‌گرایی (از کلمه نارود به معنی خلق گرفته شده است)، گرایش خرده-بورژوایی در روسیه بود که در دهه‌های ۶۰ و ۷۰ قرن نوزدهم در میان روشنفکران شکل گرفت. نارودنیک‌ها خواستار سرنگونی تزار و تقسیم زمین بین دهقانان بودند. آنها معتقد بودند که سرمایه‌داری در روسیه پدیده‌ای تصادفی است و هیچگونه چشم‌اندازی برای انکشاف آن وجود ندارد. از این رو، نیروی عمده‌ی انقلابی در روسیه را نه طبقه کارگر بلکه دهقانان می‌دانستند. آنها به منظور برانگیختن دهقانان به مبارزه علیه تزار و ترویج نظریات خود به روستاها رفتند این حرکت تحت نام "به میان خلق" معروف شد. عنوان "نارودنیک" نیز از همین جا پیدا شد.

^۲ - «نارودنایولیا» (به معنی آرمان خلق) یک جمعیت مخفی سیاسی بود که در سال ۱۸۷۹ پس از انشعاب جمعیت نارودنیک «زمین‌ای ولیا» (زمین و آزادی) تشکیل گردید. نارودنولیا هدف فوری خود را سرنگونی تزار قرار داده بود. در برنامه این گروه خواست‌های «تشکیل مجلس دایمی نمایندگان خلق» که بر اساس حق رأی همگانی انتخاب شده باشد و قدرت مقننه و مجریه را در دست داشته باشد، تقسیم اراضی بین دهقانان، انتقال کارخانه‌ها به کارگران و اعطای آزادی‌های دمکراتیک مطرح شده بود. اعضای نارودنولیا شیوه‌ی عمده‌ی مبارزه را «ادام انقلابی نمایندگان استبداد» می‌دانستند و پس از قتل تزار الکساندر دوم (در سال ۱۸۸۱) پلیس تزاری توانست گروه را از بین ببرد.

پرتو نظریه و. و^۲- که مدعی ماهیت غیرطبقاتی و غیربورژوایی روشنفکران دمکرات روس بود- دوباره پروپا گرفت، شیوه برخورد روشن سوسیالیستی به این مسأله حتی از رونق افتاد. نتیجه این بود که نارودیزم، به رغم اینکه در گذشته به رد قاطعانه ی بورژوا- لیبرالیزم پرداخته بود، اینک با ادغام تدریجی با آن، گرایش واحد لیبرال- نارودیستی را بوجود آورد.

با پیدایش و گسترش عقاید پرولتری (سوسیال- دمکراسی) و جنبش توده ای طبقه ی کارگر، سرشت بورژوا- دمکراتیک جنبش روشنفکری روسیه که به معتدل ترین گونه ی خو، یعنی جنبش تهذیب، آغاز شد و به افراطی ترین شکل جنبش انقلابی تروریستی خاتمه یافت، هر چه بیشتر روشن گشت. اما رشد سوسیال- دمکراسی انشعابی را به همراه آورد. دو جناح انقلابی و فرصت طلب در داخل سوسیال- دمکراسی به وضوح متمایز گردید. جناح نخست بیانگر گرایش های پرولتری در داخل جنبش ما بود و آن دیگری بیانگر تمایلات روشنفکری به زودی ثابت شد که «مارکسیزم قانونی»^۴ در حقیقت "بازتاب مارکسیزم در ادبیات بورژوایی" است و از طریق فرصت طلبی نوع برنشتاین^۵ به لیبرالیزم منتهی گردید. از یک سو، بخشی از اکونومیست های درون جنبش سوسیال- دمکراسی، تحت تأثیر

^۲- و. و نام مستعار و. پ. و ورونستف یکی از ایدئولوگ های لیبرال نارودیزم سال های

۱۸۸۰ تا ۱۸۹۰

^۴- مارکسیزم قانونی- گرایشی در دهه ی آخر قرن نوزدهم میان روشنفکران بورژوایی روسیه که در مخالفت با نارودنیک ها و با تکیه به مارکسیزم به توجیه انکشاف سرمایه داری در روسیه پرداخته بودند. این گرایش اجتناب ناپذیری و ضرورت انقلابی پرولتری را منکر می شد.

^۵- برنشتاین یکی از رهبران بین الملل دوم که راه رسیدن به سوسیالیزم را از طریق تکامل تدریجی و اصلاح سرمایه داری می دید و منکر ضرورت انقلاب اجتماعی و تسخیر قدرت به دست پرولتاریا بود. روزالوکرامبورگ جزوه معروف خود، «فرم یا انقلاب» را در رد نظریات برنشتاین و طرفداران او در سوسیال دمکراسی نوشت.

بینش شبه آناشیسستی از جنبش ناب و ساده ی کارگری، خود را گم کرده حمایت سوسیالیست ها را از اپوزیسیون بورژوایی را خیانت به دیدگاه طبقاتی و دمکراسی بورژوایی در روسیه را سرابی فریبا اعلام کردند. از سوی دیگر، قماش دیگری از اکونومیست ها، غرق در همان اعتقادات به جنبش ناب و ساده ی کارگری، سوسیال-دمکرات ها انقلابی را به نادیه ی گرفتن مبارزات اجتماعی لیبرال ها، افراد زمستوو^۶ و مهدبین علیه استبداد متهم می کردند.

ایسکرای سابق^۷ عناصر بورژوا-دمکراسی در روسیه را، زمانی که بسیاری هنوز متصور آن هم نبودند، خاطرنشان ساخت و خواستار حمایت روسیه را، زمانی که بسیاری هنوز متصور آن هم نبودند، خاطرنشان ساخت و خواستار حمایت پرولتاریا از این گرایش دمکراتیک شد. در آنجا به طور دایم بر ماهیت طبقاتی و بورژوایی جنبش لیبرالی و رادیکال تأکید شده بود و دربارہ پیروان متزلزل اسوبوژدنیه^۸ گفته شده بود: "زمان آن فرا رسیده است که این حقیقت ساده را درک کنیم که نه

^۶ - زمستوو نام تشکیلات حکومت های محلی (انجمن های محلی) که در روسیه در سال ۱۸۶۴ بوجود آمدند. این انجمن ها تحت تسلط اشراف و زمینداران لیبرال بودند و قدرتشان به امور صرفاً محلی از قبیل راه سازی، ساختن و اداره ی بیمارستان و مدارس... محدود می شد. کنترل این سازمان ها بدست حاکمین ایالات و وزارت کشور بود.

^۷ - ایسکرا (جرقه) نام روزنامه ای که انتشار آن در ماه دسامبر ۱۹۰۰ آغاز شد و نخستین روزنامه سراسری مارکسیست های انقلابی بود. ایسکرا در خارج کشور چاپ و مخفیانه در داخل روسیه پخش می شد. در بین سال های ۱۹۰۰ تا ۱۹۰۳ این نشریه در کار ایجاد حزب مستقل پرولتاری در روسیه نقش مهمی ایفا کرد. در نوامبر سال ۱۹۰۳، پس از کنگره ی دوم حزب کارگری سوسیال دمکراتیک روسیه، ایسکرا به دست منشویک ها افتاد (از شماره ی ۵۲ به بعد). برای مشخص نمودن ایسکرای سابق، ایسکرای منشویکی به ایسکرا نو معروف شد.

^۸ - اسوبوژدنیه (رهایی) نام نشریه ای بود که به سردبیری استرووه در سال های ۱۹۰۲ تا ۱۹۰۵ در خارج از روسیه منتشر می شد. طرفداران این نشریه لیبرال هایی بودند که بعدها هسته ی مرکزی حزب کادت را تشکیل دادند.

سفسطه‌ی سیاسی و نه به قول «استپنیاک: فقید محدود کردن و پنهان کردن خویشتن، و نه دورویی رایج موسوم به التفات متقابل دیپلماتیک، بلکه تنها شرکت واقعی در مبارزه و اتحاد واقعی در مبارزه است که مبارزه‌ی مشترک واقعی (و نه صرفاً لفظی) علیه دشمن مشترک را تضمین می‌کند. هنگامی که مبارزه‌ی سوسیال-دمکرات‌های آلمان علیه ارتجاع پلیسی - نظامی و فنودالی- مذهبی با مبارزه هر حزب واقعی دیگر که متکی به حمایت طبقه‌ی مشخصی از مردم (برای مثال، بورژوازی لیبرال) بود واقعاً هم سو گردید، فارغ از هرگونه عبارت پردازی‌های کاسب کارانه درباره‌ی التفات متقابل، عمل مشترک بر پا شد».

این شیوه‌ی برخورد به مسأله از جانب ایسکرای سابق ما را مستقیماً به اختلافات کنونی بر سر چگونگی برخورد سوسیال-دمکرات‌ها با لیبرال‌ها می‌کشد. همانطور که همه اطلاع داریم، این اختلافات از دومین کنگره‌ی حزب آغاز شد. در این کنگره دو قطعنامه، معرف نظریات اکثریت (قطعنامه پلخائف) و اقلیت (قطعنامه استاروور) پذیرفته شدند. قطعنامه‌ی اول به درستی خصلت طبقاتی لیبرالیسم به مثابه‌ی جنبش بورژوازی تعیین می‌کند و لزوم توضیح ماهیت ضدانقلابی و ضدپرولتری گرایش اصلی لیبرالی (جنبش اسوبوژدنیه) را به پرولتاریا در پیشاپیش تکالیف قرار می‌دهد. در عین این که قطعنامه ضرورت حمایت پرولتاریا از بورژوا دمکراسی را تشخیص می‌دهد هرگز به ابزار التفات متقابل دیپلماتیک متوسل نشده بلکه با روحیه‌ی ایسکرای سابق آن را به صورت مسأله‌ی مبارزه‌ی هم‌آهنگی مطرح می‌سازد. "تا جایی که بورژوازی در مبارزه اش علیه تزاریزم انقلابی است و یا صرفاً در اپوزیسیون قرار دارد"، سوسیال‌دمکرات‌ها می‌باید از آن پشتیبانی کنند.

قطعنامه‌ی استاروور، برعکس، تحلیلی طبقاتی از لیبرالیسم و دمکراسی ارائه نمی‌دهد. این قطعنامه‌کننده از نیات خیر است و ابداع شرایطی از توافق پرداخته

است که احتمالاً بهتر و آب و تابدارترند و لیکن متأسفانه موهومی و کلمات محض هستند: لیبرال ها یا دمکرات ها می باید چنین و چنان موضعی را/علام کنند، این یا آنگونه خواست ها را نباید مطرح سازند، فلان و به همان شعار را باید بپذیرند. توگویی تاریخچه ی بورژوا- دمکراسی در تمام موارد و در کلیه ی کشورها به کارگران هشدار نداده است که به بیانیه ها، خواست ها و شعارهای لیبرال ها اعتماد نکنند. توگویی تاریخ تاکنون صدها نمونه به ما عرصه نداشته است که در آنها بورژوا- دمکرات ها نه تنها با شعارهای خواستار آزادی کامل، بلکه برابری و حتی سوسیالیزم به پیش آمدند و بی آنکه بدین ترتیب در ماهیت بورژوا- دمکراتیک آنان تغییری پیدا شود، اذهان پرولتاریا را هر چه بیشتر در هاله ای از ابهام و سردرگمی فرو بردند. جناح روشنفکرگرای سوسیال دمکراسی می خواهد با پیش نهادن شرط خودداری بورژوا- دمکرات ها از ایجاد سردرگمی به مقابله با این سردرگمی ها بپردازد. جناح پرولتری در مبارزه اش به تجزیه و تحلیل محتوای طبقاتی دمکراتیزم دست می زند. جناح روشنفکرگرا به دنبال شکار لغات توافق نامه است. جناح پرولتری خواست همکاری واقعی در مبارزه را مطرح می کند. جناح روشنفکرگرا معیارهای تعیین کننده ی بورژوازی خوب و رئوف را که ارزش انعقاد توافق با آن وجود دارد، اختراع می کند. جناح پرولتری انتظار هیچ گونه رنوفت از بورژوازی ندارد ولی حمایت خود را از بورژوازی، حتی از بدترین آنان، تا *جائیکه واقعاً با تزاریزم مبارزه می کنند*، دریغ نخواهد داشت. جناح روشنفکرگرا به ورطه ی دیدگاهی کاسبکارانه در می لغزد: ای لیبرال ها، چنان چه شما جانب سوسیال دمکرات ها و نه جانب سوسیال- رولوسیونرها را بگیرید، در انعقاد معاهده علیه دشمن مشترک به توافق خواهیم رسید، و در غیراین صورت خیر. جناح پرولتری دیدگاه مصلحتی را حفظ می کند: حمایت ما از شما تماماً مشروط بر این است که آیا ما را در موقعیت مساعدتری برای وارد ساختن ضربات کمابیش کارآتر به دشمنان قرار خواهد داد یا نه.

قطعه‌نامه‌ی استاروور در نخستین برخورد با واقعیات تمام نواقص خود را به روشنی آشکار ساخت. برنامه‌ی مشهور هیأت تحریریه‌ی ایسکرای نو، برنامه "نوع عالی تر بسیج" که به بحث دور مسائل اصول شماره‌ی ۷۷ (سرمقاله‌ی "دموکراسی بر سر چند راهی") و شماره‌ی ۷۸ (پاورقی استاروور) مربوط بود، سنگ محک این جریان را فراهم آورد. در جزوه نئین با این برنامه برخورد شده اما لازم است که بحث را اینجا از نزدیک بررسی کنیم.

عقیده‌ی اساسی (و یا در واقع سردرگمی اساسی عقاید) در استدلال‌های ایسکرای نو، فرق نائل شدن بین لیبرال‌های زمستوو و دمکرات‌های بورژوا است. این تفکیک محور اصلی هر دو مقاله را تشکیل می‌دهد... لیبرالیزم زمستوو "تنها استحقاق آن را دارد که با نیش عقرب مورد پذیرایی قرار گیرد"، در حالی که دمکراسی روشنفکرگرا مناسب برای توافق با ماست. دمکراسی باید به مثابه‌ی یک نیروی مستقل و به طور مستقل عمل کند. "لیبرالیزم روسی که از نقش اساسی تاریخی خود، از اعصاب محرک خود (از عبارت لذت برید!) و از نیمه‌ی بورژوا-دمکراتیک خود محروم شده است، فقط شایسته‌ی تنبیه با نیش عقرب است."

... اما در مقابل هم گذاشتن این دو (لیبرال‌های زمستوو و دمکرات‌های بورژوا) همان اندازه معقولانه است که بگوییم "ایالت مسکو و سرزمین امپراطوری روسیه". هم لیبرال‌های زمستوو که معتقد به حق رأی مشروط هستند و هم آجودان‌های اشراف، تا آنجا که با استبداد و سرواژ به مخالفت برخیزند، دمکرات محسوب می‌شوند. دمکراتیزم آنان محدود، تنگ نظرانه و ناپیگیر است. همانطور که هرگونه دمکراتیزم بورژوایی کمابیش، به درجات مختلف، محدود و باریک و متزلزل است.

سرمقاله‌ی ایسکرای شماره ۷۷ براساس گروه بندی زیر لیبرال‌های ما را تجزیه و تحلیل می‌کند: ۱- زمینداران صاحب سرف ۲- زمینداران لیبرال ۳- روشنفکران لیبرال، که خواستار قانون اساسی و حق رأی مشروط هستند ۴- جناح چپ افراطی

روشنفکران دمکرات. این تحلیل ناقص و سردرگم است. گروه بندی روشنفکران با گروه بندی طبقات و اقلاری که منافعیشان توسط روشنفکران بیان می گردد، قاطی شده است. دمکراتیزم بورژوازی روسیه، اضافه بر منافع لایه های وسیعی از زمینداران بزرگ، بازتاب کننده ی منافع انبوه کسبه و صاحبان صنایع کوچک و متوسط و همچنین منافع توده های دهقانی صاحب ملک و مؤجر و خرده پا (و این نکته اهمیت ویژه ای دارد) نیز هست. نخستین عیب تحلیل ایسکرا نادیده گرفتن این وسیع ترین حوزه ی بورژوا- دمکراتیک روسیه است. دومین اشکال آن، ناتوانیش از درک این نکته است روشنفکران دمکرات روسیه، الزاماً و نه بر حسب تصادف از لحاظ دیدگاه سیاسی به سه گرایش عمده تجزیه شده اند: طرفداران اسوبوژدنیه، سوسیال رولوسیونرها، و سوسیال دمکرات ها. هر یک از این سه گرایش دارای تاریخچه ای بس طولانی هستند و به ترتیب دیدگاه جناح های معتدل و انقلابی دمکرات های بورژوازی و پرولتاریا را معرفی می کنند (به آن صراحت و قاطعیتی که تحت شرایط استبداد ممکن است). هیچ چیز مضحک تر از این نیست که ایسکرای نو از یک سو دمکرات ها و روشنفکران رادیکال را یکی می داند و از سوی دیگر این آرزوی معصومانه را طرح می کند که "دمکرات ها باید به مثابه ی نیروی مستقل وارد عمل شوند". ایسکرای نو فراموش کرده است که روشنفکران رادیکال، با جنبش دمکراتیک روشنفکری، که بزعم ایسکرا اینک به نیروی "نیروی مستقلی" بدل شده، در حقیقت چیزی جز حزب سوسیال- رولوسیونر خودمان نیست! روشنفکران دمکراتیک جناح "چپ افراطی" دیگری نمی توانند داشته باشند. منطقاً فقط از لحاظ استهزائی و یا تروریستی می توان از این روشنفکران به مثابه ی نیرویی مستقل سخن گفت. ایستادن در سطح بورژوا- دمکرات ها و چپ تر رفتن از اسوبوژدنیه فقط به معنی حرکت به سمت سوسیال- رولوسیونرهاست و نه در هیچ جهت دیگری.

دیگر کشفیات اخیر ایسکرای نو نیز تاب مقاومت در مقابل انتقاد نخواهند داشت. مشخصاً، این مطلب که "لیبرالیزم بدون نیمه ی بورژوا-دمکراتیک آن" فقط شایسته ی تنبیه با نیش عقرب است و این که چنانچه به جز افراد زمستوو کس دیگری را نتوان جلب کرد "عاقلانه تر خواهد بود که عقیده ی هژمونی را به دور افکنیم" حتی از کشف نخست نیز کمتر تحمل انتقاد دارند. لیبرالیزم از هر نوعی، فقط تا جاییکه واقعاً به مخالفت با استبداد بر می خیزد، مستحق برخورداری از حمایت سوسیال-دمکرات هاست. اینگونه حمایت تنها دمکرات های واقعاً پیگیر (یعنی پرولتاریا) از تمام دمکرات های متزلزل (یعنی بورژوا) آن چیز است که به عقیده ی هژمونی واقعیت می بخشد. فقط برداشت کاسب کارانه ی خرده بورژوایی از عقیده ی هژمونی است که آن را به شکل یک سازش، التفات متقابل و یا مسأله توافق لغوی متصور می شود.

از دیدگاه پرولتاری، در ک نبرد، هژمونی از آن کسی خواهد شد که پر حرارت از دیگران به نبرد بپردازد، جهت وارد آوردن حتی یک ضربه به دشمن هیچگونه فرصتی را از دست ندهد و کردارش با گفتارش وفق دهد. یعنی کسی که رهبر ایدئولوژیک نیروهای دمکراتیک است و هرگونه سیاست نیمه راهی را به باد انتقاد می گیرد^۱. ایسکرای نو سخت در اشتباه است اگر تصور می کند که ناپیگری بورژوا دمکراسی یک صفت اخلاقی است و نه یک خصیصه ی سیاسی-اقتصادی آن، و اگر تصور می کند که می توان و می باید درجه ای از تزلزل را تعیین کرد که کمتر از آن درجه لیبرالیزم فقط استحقاق نیش عقرب را دارد و بیشتر از آن درجه شایستگی به

^۱ - یادداشتی برای طرفداران پر ذکاوت ایسکرای نو. احتمالاً به ما خواهند گفت که مبارزات پر حرارت پرولتاریا بدون هیچ شرط قبلی منجر به این می شود که بورژوازی ثمرات پیروزی پرولتاریا را از دستش بریاید. پاسخ ما به این حرف پرسش زیر است: چه تضمین دیگری برای تحقق شروط پرولتاریا وجود خواهد داشت به جز نیروی مستقل پرولتاریا؟

توافق رسیدن با ما. این پندان تنها به معنی "تعیین پیشاپیش حد مجاز فرومایگی" است. واقعاً، قدری درباره ی معنی این کلمات فکر کنیم. قبولاندن شروط توافق به گروه های اپوزیسیون نظیر حق رأی همگانی، برابر، مستقیم و مخفی به معنی آن است که آزمایشات کاغذ تورنسل دمکراسی، معرف خطناپذیر خواست های خود را در برابرشان گذاشته تمام وزنه ی حمایت با ارزش پرولتاریا را در کفه ی ترازوی برنامه های سیاسی آنان قرار دهیم" (شماره ۷۸). چقدر زیبا این کلمات بیان شده اند! منتهی، به ناچار، به نویسنده ی این کلمات زیبا، استاروور، باید گفت: دوست عزیز، «آرکاردی نیکولایویچ»، کلمات قصار شما به هدر رفته است! زمانی که آقای استرووه در برنامه ی گروه اسبوژدنیه حق رأی همگانی را نیز جا داد، با یک اشاره ی قلم "معروف خطناپذیر" شما را بی خاصیت کرد. همین استرووه نه یک بار بلکه به کرات در عمل به اثبات رسانیده است که تمام این برنامه ها از نظر لیبرال ها ورق پاره ی بی ارزش بیش نیستند: نه چون کاغذ تورنسل، بلکه کاغذی بسیار معمولی اند. زیرا که بورژوا- دمکرات ها از امروز یک چیز نوشتن و فردا چیز دیگری گفتن هیچ ابایی ندارند. این خصلت بسیاری از آن روشنفکران بورژوازی است که به سوسیال دمکراسی جلب می شوند. تمام تاریخچه ی لیبرالیزم در اروپا و روسیه حاوی صدها نمونه از کردار و گفتار مغایر با هم است، و دقیقاً به این دلیل اشتیاق استاروور در یافتن کاغذهای معرف خطناپذیر بسیار ساده لوحانه است.

این اشتیاق کودکانه، استاروور را به جانب این اندیشه ی بزرگ سوق می دهد که بگوید حمایت از مبارزات ضد تزاری آن بورژواهایی که موافق حق رأی همگانی نیستند به معنی "تنزل عقیده ی حق رأی همگانی تا به هیچ" است! احتمالاً استاروور پاورقی زیبایی دیگری خواهد نوشت تا اثبات کند که ما با حمایت از مبارزات ضد استبدادی سلطنت طلبان "عقیده" جمهوری را تا به هیچ تنزل می دهیم. اشکال عمده در این است که افکار استاروور به طور لاعلاجی حول دایره ی تسلسل کلمات، شعارها، خواست ها و اعلامیه ها دور می زند و تنها معیار حقیقی، یعنی میزان

شرکت واقعی در مبارزه را نادیده می گیرد. در عمل، این مسأله به گونه ای اجتناب ناپذیر به آرایش کردن آن اقتشار روشنفکر رادیکال که رسیدن به توافق با آنان محتمل اعلام شده، منجر خواهد شد. با روبرگرداندن از مارکسیزم، روشنفکران به عنوان "نیروی محرک" (و نه خدمتگزاران چرب زبان) لیبرالیزم قلمداد شده اند. رادیکال های فرانسوی و ایتالیایی به لقب کسانی که خواست های ضددمکراتیک و ضدپرولتری بر آنان بیگانه است مفتخر شده اند، در حالی که همه می دانند این رادیکال ها به دفعات بی شمار به تمام مواضع خود پشت پا زده و پرولتاریا را به بی راهه سوق داده اند، و علیرغم اینکه در صفحه ی بعد همین شماره ایسکرا (شماره ۷۸) چنین آمده است که در ایتالیا سلطنت طلبان و جمهوری خواهان" در جنگ علیه سوسیالیزم یکی بودند. قطعنامه ی روشنفکران سارترف (انجمن خدمات بهداشتی)، که خواهان شرکت نمایندگان تمام مردم در فعالیت های قانون گذاری است به عنوان "صدای (!) حقیقی دموکراسی" قلمداد شده است (شماره ی ۷۷). همراه برنامه ی عملی برای شرکت پرولتاریا در فعالیت های زمستوو، "رسیدن به برخی توافقات با نمایندگان جناح چپ بورژوازی مخالف" نیز توصیف شده است (توافقات معروف جهت جلوگیری از ایجاد ترس و وحشت (درون بورژوازی). در پاسخ به این پرسش نئین که چه بر سر شروط کذایی توافقات استاروور آمده است، هیأت ایسکرای نو چنین نوشت:

"اعضای حزب باید همواره این شروط را در خاطر داشته باشند. آنان از لحاظ اخلاقی موظفند که با آگاهی به شرایطی که حزب رسیدن به توافقات سیاسی رسمی با احزاب دمکراتیک را جایز می شمارد... اکیداً ما بین نمایندگان قابل اعتماد اپوزیسیون بورژوایی، یعنی دمکرات های حقیقی و لیبرال های کلاش تمایز قائل شوند."

هر قدمی قدم های دیگری به دنبال می آورد. اضافه بر توافقات حزبی (که به موجب قطعنامه استاروور تنها توافقات مجازند)، در شهرهای مختلف توافقات محلی نیز پدیدار شده اند. همراه توافقات رسمی، توافقات اخلاقی نیز پیدا شده اند. چنین به نظر

می رسد که اکنون پذیرفتن شفاهی "شروط توافق" و نیروی الزامی "اخلاقی" آنها، القاب "قابل اعتماد" و "دمکرات های حقیقی" را نیز به دنبال خواهد داشت. در صورتی که هر کودکی به خوبی می داند که بسیاری آن پیروان روده دراز زمستوو که جهت خاموش نگاه داشتن سوسیال-دمکرات ها به اظهار لفظی هر بیانیه ای می پردازند و با توسل به قول شرف یک رادیکال حتی سوسیالیست بودن خود را هم ادعا می کنند.

خیر، پرولتاریا هرگز به این بازی شعارها، اعلامیه ها، و توافقات کشانیده نخواهد شد. پرولتاریا هرگز فراموش نخواهد کرد که بورژوا-دمکرات ها هیچگاه دموکرات های قابل اعتمادی نخواهند شد. حمایت پرولتاریا از بورژوا-دمکرات ها نه بر اساس معامله به منظور جلوگیری از ترس و رمیدن آنها و نه بر اساس اعتقاد به قابل اعتماد بودن آنهاست، بلکه بر این اساس است که در کجا و تا چه اندازه به مبارزه واقعی علیه استبداد تن می دهند. یک چنین حمایتی در جهت رسیدن به اهداف اجتماعی-انقلابی مستقل پرولتاریا ضروری است.

ننین

بازنویس: یاشار آذری

آدرس انترنتی کتابخانه: <http://www.javaan.net/nashr.htm>

آدرس پستی: BM Kargar, London WC1N 3XX, UK

ایمیل: yasharazarri@yahoo.com

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری

تاریخ بازنویسی: ۱۳۸۳